

با سلام .

«دید دوست»

آدمی دید است و باقی پوست است
دید، آن است آن، که دید دوست است
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۶

دوست، کو باقی نباشد، دُور به
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۷

اهمیت ایبات فوق از آن جهت است که تنها عاملی که سرنوشت انسان را تعیین می کند مشخص کرده است و آن دید و نوع نگاه اوست. به عبارت دیگر رفتار ما براساس دید ما شکل می گیرد. اگر من ذهنی داشته باشیم همانندگی های مرکزمان برای ما مهم هستند. همه کارهایمان در جهت به دست آوردن آن هاست. یعنی انرژی زندگی را برای داشتن چیزها هدر می دهیم و چون چیزها همه از بین رفتنی هستند و داشتن چیزها توهمی بیش نیست، در نهایت همه تلاش های ما بی ثمر خواهد بود.

خود ندارم هیچ به سازد مرا
که ز وهم دارم است این صد عنا
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

دید دوست یعنی دیدن با مرکز عدم .
اگر با دید مرکز عدم ببینیم، تشخیص ما درست است، چون با چشم زندگی و خدا می بینیم. درواقع به خدا اجازه می دهیم از طریق ما به جهان نگاه کند. برای همین است که ما در اوایل زندگی مان که هنوز چشم عدم بین در ما کاملاً کور نشده است به خودمان کمتر ضرر می زنیم.

به تدریج که بزرگ تر می شویم با چیزهای مختلف که برایمان مهم جلوه می کنند همانیده می شویم. همانیدن به عبارتی یعنی دیدن برحسب فکری که پی در پی از ذهن ما می گذرند. ولی این کار مخالف قانون خدا و زندگی ست. به همین خاطر زندگی همانندگی های ما را نشانه می گیرد و ما را بی مراد می کند.

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

اما عرفا از جمله مولانا می گویند ما می توانیم دست به تسلیم بزنیم. یعنی در برابر اتفاق این لحظه بدون قید و شرط فضا را باز کنیم تا قربانی اتفاق نشویم. با این کار مرکزمان عدم می شود و در نتیجه دوباره تبدیل به بی نهایت و ابدیت خدا می شویم که همان عشق است. اما اگر با دید من ذهنی پیش برویم حتماً مات خواهیم شد. یعنی هر چه بسازیم خدا آن را خراب می کند.
پس اگر هر چه زودتر بفهمیم که مات شده ایم فضا را باز می کنیم و از این فضا عقل می گیریم .

عقل جزوی، گاه چیره گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریب المنون
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

ممکن است فکر کنیم که این چیزهایی که در مرکزمان گذاشته ایم به ما حس امنیت و آرامش می دهند، چون دید جسمی چیزها را برعکس نشان می دهد. یعنی آب را آتش و آتش را آب نشان می دهد .

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد
چون حکم خدا آید، آن زیر و زبر باشد

بر هر چه امیدست، کی گیرد او دست
بر شکل عصا آید و آن مار دوسر باشد
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

ولی ما پس از این که چیزهای زیادی را به دست می آوریم می بینیم به جای این که این ها به ما آرامش بدهند حال ما روز به روز خراب تر می شود. پس به دنبال چاره ای می گردیم. اگر طلب واقعی داشته باشیم و گریه و زاری را وسیله رسیدن به هدف قرار دهیم، این ایبات به کمک ما می آیند. با خواندن این ایبات دید جسمی کم رنگ تر می شود و دید خداوند در ما قوی تر می شود .

زاری و گریه، قوی سرمایه‌ای است
رحمت کلی، قوی‌تر دایه‌ای است
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۱

ولی وقتی همانیدگی‌های زیادی در خودمان دیدیم، مواظب هستیم که من‌ذهنی از ابزار پشیمانی و احساس گناه استفاده نکند. پس شناسایی می‌کنیم که فضا را باز کنیم تا دید زندگی در ما قوی‌تر شود.

برو ای تن پریشان، تو و آن دل پشیمان
که ز هر دو تا نرستم، دل دیگرم نیامد
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۰

هرچه دید جسمی در ما با تسلیم و صبر و درد هشیارانه کشیدن در برابر بی‌مرادی‌ها ضعیف‌تر می‌شود، ما تبدیل به کارگاه خداوند می‌شویم. وقتی خداوند از طریق ما ببیند ما آفریننده می‌شویم. فکرهای جدید خلق می‌کنیم. وقتی ذوق این کار را بچشیم بیشتر ناظر ذهنمان می‌شویم تا ما را از کارگاه خداوند بیرون نیندازد.

پس در آ در کارگه، یعنی عدم
تا ببینی صنع و صانع را به هم
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲

کارگه چون جای روشن دیدگی است
پس برون کارگه، پوشیدگی است
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۳

رُو به هستی داشت فرعون عَنود
لاجرم از کارگاهش کور بود
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۴

مطلب را با بیت زیر تمام می‌کنم:

دیده‌ما چون بسی علت در اوست
رو فنا کن دید خود در دید دوست
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دید ما را دید او نعم العَوْض
یابی اندر دید او کل غرض
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

با تشکر:
علی از دانمارک